در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۴۰۴
تعبدی و توصلی

جلسه 101

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه‌ی بحث گذشته

در این بحث، دیدگاه محقق نائینی در باب صیغه امر و نسبت آن با قدرت و اختیار مکلف بررسی شده و در ادامه، اشکالات آیت‌الله خوئی و نقدهای شهید صدر بر این دیدگاه مطرح شده است. محقق نائینی معتقد است صیغه امر اقتضای «أصالة التعبدية» دارد، یعنی فعل مأمورٌبه باید از روی اختیار انجام گیرد و در غیر این صورت، مجزی نخواهد بود. آیت‌الله خوئی در مقابل، از «أصالة التوصلية» دفاع کرده و معتقد است حتی اگر فعل بدون اختیار نیز تحقق یابد، در تحقق امتثال کافی است. برای روشن شدن این مباحث، مثال «خیار مجلس» مورد استفاده قرار گرفته که در آن، مسئله افتراق بایع و مشتری به‌صورت اختیاری یا قهری مطرح می‌شود. آقای خوئی معتقد است اگر تقیید به حصه غیر مقدوره محال باشد، آنگاه اطلاق ضروری خواهد بود، زیرا اطلاق و تقیید در نگاه او متضادند، و محال بودن یکی اثبات دیگری را در پی دارد. محقق نائینی اما اطلاق و تقیید را از نوع «عدم و ملکه» می‌داند و لذا معتقد است که محال بودن تقیید مستلزم محال بودن اطلاق است. شهید صدر نیز با آقای خوئی مخالفت کرده و بیان می‌کند که اطلاق مورد نظر، اطلاق در برابر تقیید به حصه‌ی اختیاریه است، نه غیر اختیاریه. او در نهایت، کلام محقق خوئی را ناصواب و ناشایسته مقام علمی ایشان می‌داند. با این حال، نقدهایی نیز بر تحلیل شهید صدر وارد شده که نشان می‌دهد اشکال آقای خوئی از انسجام و اتقان بیشتری برخوردار است.

بررسی دیدگاه محقق نائینی درباره حقیقت امر و اراده و بیان اشکال چهارم

بحث ما درباره دیدگاه محقق نائینی (أعلی الله مقامه الشریف) در باب حقیقت امر و خطاب است. ایشان چنین فرمودند که وقتی حقیقت امر و نیز حقیقت صیغه امر را بررسی می‌کنیم، به‌روشنی درمی‌یابیم که عمل مأمورٌبه باید از روی اراده و اختیار انجام گیرد. دلیل این امر آن است که حقیقتِ امر، تحریک اراده است؛ بنابراین، متعلق آن باید در ظرفی تحقق یابد که «اراده‌ای» در کار باشد، یعنی فعل باید از روی اختیار و اراده صادر شود. سپس اشاره کردیم که بر فرمایش ایشان اشکالاتی وارد شده است. تاکنون سه اشکال را بیان کردیم و اینک نوبت به اشکال چهارم می‌رسد.

اشکال چهارم آن است که اگر در ماده صیغه امر دقت کنیم، درمی‌یابیم که این ماده از حیث ملاک، دارای اطلاق است. یعنی این ماده به لحاظ ملاک، هم در افعالی که مقدور هستند (حصّه مقدوره) و هم در افعالی که غیر مقدورند (حصّه غیر مقدوره)، صادق است. در افعال غیر مقدور نیز ملاک وجود دارد؛ پس اگر ملاک وجود داشته باشد، امتثال نیز باید ممکن و متصور باشد. بنابراین، اگر بپذیریم که در افعال غیر مقدوره نیز ملاک وجود دارد، در این صورت اگر فعلی بدون قدرت و اراده انجام گیرد، باید آن را مجزی به‌شمار آوریم.

بیانی دیگر از اشکال چهارم بر دیدگاه محقق نائینی

اشکال چهارم را می‌توان به‌گونه‌ای دیگر نیز تقریر کرد. به این بیان، اشکال وارد بر میرزای نائینی آن است که ایشان در بحث تزاحم قائل به ترتب هستند؛ به این معنا که امر به مهم در طول امر به اهم قرار می‌گیرد. سپس برای اثبات عبادیتِ فعل مهم، به ملاک آن تمسک می‌کنند و می‌گویند: گرچه به‌واسطه امر به اهم، امر به مهم فعلیت ندارد، اما ملاک عبادیت در مهم همچنان

موجود است؛ و اگر کسی آن مهم عبادی را انجام دهد، عمل او صحیح و مجزی خواهد بود. حال با همان منطق، می‌توان گفت اگر فعل در شرایط عدم قدرت (حصّه غیر مقدوره) انجام می‌پذیرد، به دلیل وجود ملاک، باید آن فعل صحیح تلقی شود.

برای اثبات وجود ملاک در این موارد، دو راه قابل تصور است. راه نخست، تمسک به اطلاق ماده است. بدین معنا که ماده‌ای همچون «ضرب»، «قتل»، «أکل» یا «صلاة»، به‌طور مطلق دارای ملاک است؛ یعنی حتی در فرض عدم قدرت نیز، ملاک در آن محفوظ است. بنابراین، همان‌طور که در نماز گفته می‌شود ملاک عبادت در آن باقی است و می‌توان آن را صحیح دانست، در سایر موارد مشابه نیز چنین می‌توان گفت. در نتیجه، هرچند طبق فرمایش محقق نائینی خطاب متوقف بر تحریک اراده است و در فرض فقدان اراده، خطاب فعلیت ندارد، اما این به معنای نبودن ملاک نیست. ممکن است در جایی خطاب فعلیت نداشته باشد، ولی ماده امر، از حیث ملاک، اطلاق داشته و شامل فرض غیر مقدور نیز بشود.

اگر بپذیریم که هیئت امری (صیغه امر) دلالت بر لزوم اراده دارد، این دلالت زمانی تمام است که ماده، اطلاق نداشته باشد. اما اگر ماده‌ای اطلاق داشت و این اطلاق شامل افعال غیر ارادی نیز گردد، در این صورت ظهور هیئت نمی‌تواند ملاک را نفی کند. پس معیار اصلی، اطلاق ماده است، نه الزام ظهور هیئت. به‌عبارت دیگر، گویا مستشکل چنین می‌گوید: هیئت مقیِّد اطلاق ماده است و لذا در صورتی که ماده دارای اطلاق باشد و این اطلاق دلالت بر وجود ملاک کند، ما باید در پی تحصیل آن ملاک باشیم. هر جا ملاک محقق شد، همان برای صحّت و اجزاء کفایت می‌کند. این، نخستین راه برای اثبات وجود ملاک در ماده است. مرحوم روحانی در بیان این اشکال می‌فرماید:

انه یمکن الالتزام بصحة الواجب المهم مع عدم الالتزام بالأمر به بنحو الترتب، و ذلك باعتبار احتوائه على ملاك الحكم، و ان لم يتعلق به الأمر و الحكم بواسطة المزاحمة لما هو الأهم. و بيّن انه يمكن التوصل لمعرفة وجود الملاك مع عدم الأمر بالتمسك بإطلاق المادة، فانها بإطلاقها من هذه الناحية تقتضي ثبوت الملاك و لو مع انتفاء الأمر بالمزاحمة ـ و تحقيق ذلك و توضيحه و بيان صحة ما أورد عليه و سقمه في محله إن شاء اللّه تعالى و المقصود الإشارة ـ.

وجه الإيراد هو: ان يقال بأنه و ان حكم العقل باعتبار القدرة في الواجب و نفي الأمر عن غير المقدور، إلا انه يمكن التمسك بإطلاق المادة في إثبات وجود الملاك في غير الاختياري و ان لم يتعلق به الحكم. فان الإطلاق المذكور في جهة لا تنافي التقييد لأنه في جهة أخرى، فان الإطلاق من ناحية الملاك و التقييد في ناحية الأمر، و لا منافاة ـ كما قرره بنفسه (قدس سره) ـ، و إذا ثبت بالإطلاق ثبوت الملاك في غير الاختياري كان الإتيان به مسقطا للتكليف و ان لم يكن متعلقا للحكم، لتحصيله الملاك و مع حصول الغرض يسقط الأمر.

و عليه، فمقتضى إطلاق المادة سقوط الوجوب بغير الاختياري و الإرادي[1].[2]

تحلیل دلالت مطابقی و التزامی در دلالت امر

راه دوم برای اثبات وجود ملاک در ماده، تمسک به دلالت مطابقی و دلالت التزامی صیغه امر است. به این بیان، صیغه‌ی امر بالدلالة المطابقية دلالت بر ثبوت حکم در متعلق خود دارد. هنگامی که گفته می‌شود «افعل»، این صیغه دلالت دارد بر اینکه وجوبی نسبت به این ماده تحقق یافته است. پس مدلول مطابقی آن، اثبات حکم برای متعلق است. اما در کنار آن، یک مدلول التزامی نیز وجود دارد و آن اینکه: این صیغه به نحو التزامی دلالت دارد بر وجود ملاک در متعلق، به‌صورت مطلق؛ چراکه هیچ حکمی بدون ملاک نیست و هر حکمی معلول ملاک است. پس اگر به دلالت مطابقی، ثبوت حکم در متعلق ثابت شد، به دلالت التزامی نیز وجود ملاک در متعلق نتیجه گرفته می‌شود.

حال اگر به‌هر دلیلی دلالت مطابقی از بین رفت یا حجیت خود را از دست داد، اصل آن دلالت از بین نمی‌رود، بلکه تنها حجیت

آن زایل می‌شود. مشهور فقها بر این باورند که دلالت التزامی در حجیت، فرع دلالت مطابقی نیست، بلکه در وجود تابع دلالت مطابقی است. بنابراین، اگر دلالت مطابقی موجود باشد ـ حتی اگر حجیت نداشته باشد ـ دلالت التزامی همچنان حجیت دارد.

در ما نحن فیه، دلالت مطابقی در صیغه امر نسبت به افعال غیر مقدور، حجیت ندارد؛ چراکه صیغه امر از اساس برای تحریک اراده جعل شده است، و اراده در افعال غیر مقدوره منتفی است. پس این صیغه در چنین مواردی فاقد حجیت است. اما مستشکل (منتقد دیدگاه محقق نائینی) می‌گوید: دلالت التزامی که دلالت بر وجود ملاک می‌کند، همچنان به قوّت خود باقی است؛ زیرا آن دلالت، در وجود تابع دلالت مطابقی است، نه در حجیت.

اشکال بر این تحلیل

اشکالی که به این استدلال وارد است، روشن می‌باشد: گرچه کبری صحیح است ـ یعنی دلالت التزامی در حجیت فرع دلالت مطابقی نیست ـ اما در ما نحن فیه، دلالت مطابقی اساساً نسبت به حصه غیر مقدوره وجود ندارد. یعنی موضوع آن از ابتدا منتفی است، نه اینکه دلالت مطابقی موجود باشد ولی حجیت نداشته باشد. یا به‌بیان دیگر، می‌توان این اشکال را چنین تقریر کرد: این قاعده که دلالت التزامی در وجود، فرع دلالت مطابقی است، در جایی کاربرد دارد که دلالت مطابقی وجود دارد و سپس به کمک یک قرینه منفصل از حجیت ساقط می‌شود. اما در موردی مانند ما نحن فیه، که یک قرینه لبّی ـ همچون ضرورت وجود اراده در متعلق ـ از آغاز مانع از تحقق ظهور برای هیئت امر در افعال غیر مقدوره می‌شود، اساساً دلالت مطابقی از ابتدا شکل نمی‌گیرد. پس دلالت التزامی نیز موضوع ندارد.

بنابراین، استدلال به دلالت التزامی در این مورد ناتمام است و اشکال اصلی همچنان باقی می‌ماند: ملاک از راه اطلاق ماده باید اثبات شود. یعنی باید گفت که ماده از حیث ملاک اطلاق دارد، و چون چنین است، افعال غیر مقدور نیز با تحقق آن ملاک، مجزی خواهند بود.

جمع‌بندی اشکال چهارم و تأکید بر اطلاق ماده

در جمع‌بندی اشکالی که به‌عنوان اشکال چهارم بر دیدگاه محقق نائینی مطرح شد، باید تصریح کرد که ورود به بحث دلالت مطابقی و التزامی در اینجا اساساً بی‌فایده است؛ چراکه گرچه کبرای بحث ـ یعنی اینکه دلالت التزامی در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست ـ صحیح است، اما صغرای آن در این مقام منتفی است. در واقع، اساساً در این مقام دلالت مطابقی نسبت به افعال غیر مقدور وجود ندارد تا دلالت التزامی از آن ناشی شود. همه‌ی اشکال در اینجا متمرکز بر اطلاق ماده است. توضیحی که در این زمینه ارائه شد آن است که گویا مستشکل می‌خواهد بگوید: هیئتِ امر که دلالت بر تحریک اراده دارد، در جایی معنا دارد که اراده‌ای در کار باشد؛ اما اگر ماده اطلاق داشته باشد و این اطلاق شامل حصه غیر مقدوره نیز بشود، دیگر ظهور هیئت در تحریک اراده نسبت به ملاک کارآیی نخواهد داشت.

به‌عبارت روشن‌تر، هنگامی که گفته می‌شود ماده‌ای همچون «صلاة» یا «أکل» دارای ملاک است، این ملاک هم در فرض قدرت و هم در فرض عدم قدرت موجود است؛ و همین برای ما کفایت می‌کند. یعنی اگر حصه‌ی غیر مقدوره‌ای از این ماده تحقق یابد و بتواند ملاک آن را تأمین کند، از نظر امتثال و اجزاء کفایت خواهد کرد. پس اصل اشکال در این است که ملاک در ماده اطلاق دارد و شامل تمام حالات ـ اعم از مقدور و غیر مقدور ـ می‌شود. و معیار تحقق امتثال، تحقق ملاک است؛ نه لزوماً صدور فعل از روی اراده. لذا می‌توان گفت که در فرض تحقق حصه‌ی غیر مقدوره نیز، اگر ملاک حاصل باشد، امتثال محقق شده است.

نقد اطلاق ماده و اشکال بر امکان استکشاف ملاک بدون امر

در این بخش، دو اشکال مهم به ادعای اطلاق ملاک در ماده وارد است:

اشکال اول همان است که پیش‌تر نیز بیان شد و محقق نائینی و همچنین آقای خوئی بر آن تأکید دارند؛ اینکه ماده از حیث وجود یا عدم اراده اطلاق ندارد، بلکه از این جهت مهمل است. به عبارت دیگر، ماده‌ای مانند «ضرب» یا «صلاة» به‌خودی‌خود نمی‌تواند دلالت کند بر اینکه آیا این فعل باید از روی اراده باشد یا نه، و بنابراین اطلاقی از این حیث وجود ندارد.

اشکال دوم ناظر به اصل امکان استکشاف ملاک است. پرسش این است که اطلاق در ملاک را از کجا می‌توان به دست آورد؟ تا زمانی که مولا به چیزی امر نکرده باشد، علم به وجود ملاک نداریم؛ و اساساً هیچ راهی برای استکشاف ملاک ـ چه در واجبات و چه در مستحبات، و چه در محرمات و مکروهات ـ جز از طریق امر شارع وجود ندارد. اگر مولا نمی‌فرمود «صلِّ»، ما از کجا می‌دانستیم که در نماز ملاکی وجود دارد؟ نباید این دو بحث را با یکدیگر خلط کرد. یک بحث، بحث صدق است؛ اینکه مثلاً «ضرب» یا «أکل» هم در فرض مقدور و هم غیر مقدور صادق است. اما بحث ما در اینجا وجود ملاک است، نه صرف صدق. یعنی می‌خواهیم بدانیم ضربی که مطلوب مولاست، آیا ملاک آن در هر دو فرض مقدور و غیر مقدور موجود است یا نه؟ در فرض تزاحم نیز، اگر کسی بگوید امر به اهم مستلزم نهی از مهم است و نهی هم دلالت بر فساد نمی‌کند، برای تصحیح عبادت مهم راهی جز اثبات وجود ملاک در آن نداریم. اما اشکال اصلی در این است که:

بر اساس فرمایش آقای خوئی، ما برای اثبات ملاک در یک متعلق، راهی جز امر شارع نداریم. اگر امر، به هر علتی منتفی شد، ما دیگر نمی‌توانیم ملاک را ثابت بدانیم. حال در ما نحن فیه که امر نسبت به حصه غیر مقدوره منتفی است، از کجا می‌توان گفت که این حصه نیز ملاک دارد؟ پاسخ آن است که هیچ راهی برای اثبات ملاک بدون امر وجود ندارد، و در نتیجه، استناد به اطلاق ماده برای اثبات ملاک نیز ناتمام است.

اراده به‌عنوان شرط تحقق ملاک در عبادات

در تکمیل بحث پیشین درباره امکان استکشاف ملاک بدون امر، توجه به این نکته ضروری است که نمونه‌هایی چون «انقذ الغریق» گرچه امری ارشادی‌اند و حتی بدون صدور امر نیز عقل و فطرت حکم به ضرورت اقدام می‌کنند، اما این قاعده در اوامر مولوی به‌ویژه در باب عبادات صادق نیست. در عبادات، هیچ‌گاه نمی‌توان با قطع نظر از امر مولوی، ملاک را احراز کرد. اگر چنین باشد، همان‌طور که اهل‌سنت «صلاة تراویح» را تشریع کردند و به آن التزام دارند، ما نیز باید آن را صحیح بدانیم؛ حال آن‌که به‌روشنی می‌گوییم چون امر مولوی از سوی شارع نسبت به آن وجود ندارد، عبادت باطل است ـ اگر گمان به وجود ملاک داشته باشند.

بنابراین، هرچند قبول داریم که احکام تابع ملاکات‌اند، اما راه کشف آن ملاکات، در فضای شرع، فقط از طریق امر شارع ممکن است. ما یقین داریم که امر شارع کاشف از وجود ملاک است، اما نمی‌دانیم که این ملاک آیا در فرض عدم اراده نیز محقق می‌شود یا نه. در مورد حصه غیر مقدوره، نمی‌توان گفت که چون امر به «صلاة» دلالت بر وجود ملاک دارد، پس حتی اگر نماز بدون اراده انجام شود، آن ملاک تحقق یافته است. بلکه باید گفت: ملاک در ظرف اراده محقق است، اما در ظرف فقدان اراده، اثبات آن برای ما ممکن نیست. در نتیجه، دو نوع اطلاق در مورد ماده باید تفکیک شود:

1. اطلاق من حیث الصدق: که ممکن است بتوان گفت در افعال غیر مقدور نیز صدق دارد.
2. اطلاق من حیث الملاک: که جای اشکال است؛ چراکه ما نمی‌دانیم ملاک در فرض فقدان اراده نیز وجود دارد یا نه.

پس اگر گفته می‌شود: «اگر فعل از روی اراده انجام شود، تشفی قلب مولا حاصل می‌شود؛ اما اگر در خواب یا بی‌اختیار واقع شود، این تشفی محقق نمی‌شود»، این احتمال عقلایی است که باید در تحلیل اخذ شود. ما هرگز نمی‌گوییم که امر شارع منشأ ایجاد مصلحت است (تا کلام اشاعره لازم بیاید)، بلکه می‌گوییم: امر شارع کاشف از وجود مصلحت در متعلق است. اما این کشف نسبت به کدام ظرف است؟ قطعاً نسبت به ظرف اراده. اما در فرض عدم اراده، هیچ دلیل قطعی بر تحقق ملاک نداریم.

نقد راه دوم محقق نائینی در اشتراط حسن فاعلی برای امتثال

پس از بررسی راه اولی که محقق نائینی برای اثبات کفایت فعل غیر ارادی در امتثال پیشنهاد کرد و اشکالاتی که بر آن وارد شد ـ به‌ویژه از ناحیه فقدان امکان تمسک به اطلاق ملاکی ماده در حصه غیر مقدوره ـ اکنون به راه دوم ایشان می‌پردازیم. محقق نائینی در راه دوم فرمودند که: در تحقق امتثال، تنها حسن فعلی کفایت نمی‌کند، بلکه حسن فاعلی نیز شرط است. مراد از حسن فاعلی آن است که عمل باید از روی اراده و اختیار انجام شود؛ عملی که بدون اراده و قدرت صورت گیرد، اگرچه ممکن است از حیث فعل حسن باشد (حسن فعلی داشته باشد)، اما فاقد حسن فاعلی خواهد بود.[3] اما این ادعا نیز با اشکالات جدی روبه‌روست:

اشکال اول: این ادعا که حسن فاعلی در تحقق امتثال شرط است، فاقد دلیل معتبر است. هیچ دلیل قطعی یا نقلی یا عقلی بر این مطلب وجود ندارد؛ بلکه همان‌طور که در واقع نیز اتفاق می‌افتد، ممکن است عبدی فعلی را انجام دهد که به‌لحاظ فعلی، مطابق امر مولاست (دارای حسن فعلی است) اما فاعل آن هیچ حبّ و میل یا نیت قربت نسبت به مولا ندارد، بلکه حتی نسبت به او بغض دارد. نمونه آن را می‌توان در افرادی دید که با اکراه یا از روی اجبار و به‌دلیل حقوق اندک، دستورات مافوق را انجام می‌دهند. در این موارد، امتثال تحقق یافته است، گرچه حسن فاعلی وجود ندارد. از این‌رو، نمی‌توان گفت حسن فاعلی شرط تحقق امتثال است؛ بلکه باید گفت: در امتثال همان حسن فعلی کفایت می‌کند. در نتیجه، اشکال راه دوم محقق نائینی نیز آن است که مبتنی بر ادعایی بدون دلیل است، و تجربه و عقل نیز آن را تأیید نمی‌کند. بنابراین، نه تنها راه اول (تمسک به اطلاق ماده) برای اثبات کفایت حصه غیر مقدوره در امتثال ناتمام است، بلکه راه دوم نیز از جهت مبنایی دچار اشکال است.

پاسخ به اشکال دوم محقق خوئی درباره لزوم قصد امر در تحقق حسن فاعلی

اشکال دوم در کلمات آقای خوئی مطرح شده است. ایشان می‌فرمایند:

لا يخفى انه لا موجب لاعتبار الحسن الفاعلي في اتصاف الفعل الخارجي بكونه مصداقاً للواجب بعد ما كان الوجوب ناشئاً عن الملاك القائم بالفعل و من حسنه في نفسه على ان لازم ذلك ان لا يتصف الفعل الخارجي إذا لم يؤت به بداعي التقرب بكونه مصداق الواجب و لو كان الوجوب توصليا ضرورة ان مجرد صدور الفعل عن الاختيار لا يكفي في اتصافه بالحسن الفاعلي مع انه واضح البطلان نعم يعتبر في الاتصاف المزبور ان لا يتصف الفعل بالقبح الفاعلي لكنه أجنبي عما نحن بصدده.[4]

اگر ما بپذیریم که حسن فاعلی در تحقق امتثال معتبر است، آنگاه باید بپذیریم که این حسن فاعلی متوقف بر قصد امر است. یعنی برای آنکه فعلی دارای حسن فاعلی باشد، فاعل باید آن را به قصد امتثال امر مولا انجام دهد. در غیر این صورت، امتثال محقق نمی‌شود. و در ادامه می‌فرمایند که اگر چنین چیزی پذیرفته شود، لازم می‌آید که همه واجبات تعبدی شوند؛ زیرا: شرط تحقق امتثال، وجود حسن فاعلی می‌باشد. حسن فاعلی نیز منوط به قصد امر است. در نتیجه، لازم می‌آید که هیچ واجب توصلی نداشته باشیم، چراکه همه واجبات مشروط به قصد امر می‌گردند و از حالت توصلیت خارج می‌شوند.

اما به نظر ما این اشکال واضح‌الجواب است. زیرا در مقام تحلیل امتثال، لازم نیست قصد امر شرط حسن فاعلی باشد. بلکه کافی است که فاعل نسبت به مولا بغض نداشته باشد. اگر کسی فعلی را انجام دهد و بغضی نسبت به مولا در دل نداشته باشد، هرچند قصد امر نکند، می‌توان گفت هم حسن فعلی دارد و هم حسن فاعلی. در برابر، اگر کسی فعلی را انجام دهد ولی از روی بغض و عناد با مولا باشد، آنگاه است که حسن فاعلی مخدوش است. پس اشکال دوم آقای خوئی که لازمه اعتبار حسن فاعلی، تعبدی شدن تمام واجبات است، اشکال واردی نیست. حسن فاعلی به قصد امر نیاز ندارد، بلکه فقط نفی بغض و عناد کافی است. از این‌رو، می‌توان میان واجب تعبدی و توصلی تمایز قائل شد و همچنان بر توصلیت برخی واجبات پافشاری کرد.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

پاورقی

[1]ـ المحقق الخوئي السيد أبو القاسم. أجود التقريرات ١-١٠١ ـ الطبعة الأولى.

[2]ـ محمد الروحانى، منتقى الأصول (قم: دفتر آيت الله سيد محمد حسينى روحانى، 1413)، ج 1، 505-506.

[3]ـ محمدحسين نائينى، فوائد الأُصول، با محمد على كاظمى خراسانى (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 143-144.

[4]ـ محمدحسين نائينى، أجود التقريرات، با ابوالقاسم خويى (قم: مطبعة العرفان، 1352)، ج 1، 101.

منابع

ـ الروحانى، محمد. منتقى الأصول. ٧ ج. قم: دفتر آيت الله سيد محمد حسينى روحانى، 1413.

ـ نائينى، محمدحسين. أجود التقريرات. با ابوالقاسم خويى. ٢ ج. قم: مطبعة العرفان، 1352.

ـ ـــــ. فوائد الأُصول. با محمد على كاظمى خراسانى. ۴ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.